

امثال قرآن

□ آیه‌الله محمدهادی معرفت

چکیده

تمثیل، ترسیم خیال است که در وهم حالت تجسّد پیدا می‌کند، و شنونده یا بیننده را چنان تحت تأثیر قرار می‌دهد که گمان می‌کند شخصاً در معرکه حضور دارد و حوادث را از نزدیک مشاهده می‌کند. و هرگاه قدرت ترسیم بالاتر باشد این تأثیر بیشتر است تا جایی که احیاناً شنونده یا بیننده گمان می‌برد خود قهرمان معرکه است. تمثیل یکی از شیوه‌های بیانی است که قرآن کریم نیز از آن به خوبی بهره برده و تابلوهای زیبایی آفریده که مطالب را به صورت مجسم در مقابل چشم خواننده قرار می‌دهد.

مرحوم آیه‌الله معرفت در این مقاله به بررسی تمثیلهای قرآن پرداخته و آنها را با بیانی شیوا باز نموده است.
واژگان کلیدی: قرآن، امثال، تمثیل، فن ترسیم.

مقدمه

تمثیل یا ضرب‌المثل در قرآن، یکی از شاخصه‌های بیان قرآنی است که می‌تواند بهترین تأثیر را بر روی شنوندگان داشته باشد و قرآن از این عامل تأثیر، بهترین بهره را برده

است. اساساً قرآن مطالب عالیۀ خود را در قالب تمثیل و تشبیه و استعاره بیان داشته به دلیل کوتاهی الفاظ موضوعه برای رساندن چنین مطالبی- و گاه از آن فراتر رفته، دست به ترسیم و تخیل حالت روانی مورد نظر می‌زند و به خوبی از عهده آن برمی‌آید و این شیوه ادبی و فنی از بهترین وسائل ممکن برای تأثیر دعوت به شمار می‌رود.

هر یک از تمثیلهای قرآنی، تابلوهایی هستند که ماهرانه حالات و اوضاع مورد نظر، ترسیم شده و در مقابل روی مخاطبان قرار گرفته تا خود شاهد مناظر زشت و زیبای گستره حیات بشری باشند و خود قضاوت کنند و آن قدر در این ترسیمها مهارت به خرج رفته که می‌توان آن را از دلائل اعجاز قرآن به شمار آورد.

تمثیلهای قرآنی هر یک تجسید حالتی است که در درونها می‌گذرد، که به صورت خیال آمده، قوه و اهمه، آن را یک واقعیت محسوس احساس می‌کند، لذا گفته‌اند: مثل، تشبیه نامحسوس است به محسوس، تا آنچه مورد نظر است گمان رود با وسیله سمعی و نظری قابل درک است.

حق مثلها را زند هر جا به جاش می‌کند معقول را محسوس و فاش تا که دریابند مردم از مثل آنچه مقصود است بی‌نقص و خلل

﴿و تلك الأمثال نضربها للناس لعلهم يتفكرون﴾ (حشر/ ۲۱)

﴿و لقد ضربنا للناس في هذا القرآن من كل مثل لعلهم يتذكرون﴾ (زمر/ ۲۷)

﴿و تلك الأمثال نضربها للناس و ما يعقلها إلا العالمون﴾ (عنكبوت/ ۴۳)

خداوند پس از آنکه کافران را مورد نکوهش قرار داده که هر چه به آنان گوشزد می‌شود تا از فرامین الهی پیروی کنند، آنان اصرار می‌ورزند تا پیرو روش نیاکان خود باشند، گرچه نیاکانشان از اندیشه و خرد تهی بوده‌اند، لذا این یک پیروی کورکورانه و حساب نشده است که از انسانیت انسان می‌کاهد و او را از فراز قله عقل و خرد به زیر می‌اندازد. پس از آن، حالت تقلید حساب نشده آنان را ترسیم می‌کند:

﴿و مثل الذين كفروا كمثل الذي ينعق بما لا يسمع إلا دعاء و نداء. صمّ بكم عمى فهم لا يعقلون﴾ (بقره/ ۱۷۱)؛ مثل تو با کفار، مثل کسی است که برای خواندن بهایم صدا درمی‌دهد، که آن بهایم جز آوا و بانگی نمی‌شنوند و هرگز به مفاهیم و محتوای کلام پی نمی‌برند. اینان همچون کران، لالان و کورانند، از این رو چیزی درک نمی‌کنند.

در این ترسیم، پیامبر را همچون چوپان فرض کرده که برای چراندن گله آوا درمی‌دهد که گله جز آوا و بانگ چیز بیشتری درک نمی‌کند و هرگز چوپان نمی‌تواند با آنان به گفتگو بنشیند یا مطالبی بر آنان عرضه بدارد. سپس آنان را از بهایم پایین تر دانسته، همچون کران، لالان و کوران فاقد حواس ادراک می‌داند. کردند، چیزی نمی‌شنوند؛ کورند، چیزی نمی‌بینند؛ لالند، قادر به گفتار نیستند؛ نه قابل هدایت و نه قابل بحث و گفتگو. لذا موجوداتی هستند همچون جمادات و از بهایم پست تر: اینان همچون بهایم‌اند، بلکه گمراه تر. اینان همانا غفلت زده گانند (اعراف/ ۱۷۹).

۱. ایجاز، ایفاء و حسن بیان

ابن اثیر (متوفای ۶۳۷ ق.) در وصف تمثیل می‌گوید: تمثیل دارای سه ویژگی است: مبالغه، بیان و ایجاز (ابن اثیر، المثل السائر: ۱۲۳/۲)

مبالغه، به معنای تأکید در رسانیدن معنی و ایفاءی کامل مقصود؛ زیرا سخن عادی و عاری از مثل، ممکن است ایفاءی مقصود نکند و در رساندن معنی رسا نباشد یا کوتاه آید، ولی همراه با تشبیه و تمثیل، بهتر و شیواتر می‌توان به هدف کلام نزدیک شد. قبلاً درباره اعمال بیهوده کافران، خداوند مثلی زده که کاملاً بی‌ارج بودن و بیهوده بودن اعمالشان را آشکار ساخته است:

﴿مثل الذين كفروا برّهم أعمالهم كرماد اشتدت به الريح في يوم عاصف، لا يقدرّون ممّا كسبوا على شيء ذلك هو الضلال البعيد﴾ (ابراهیم/ ۱۸).

اعمال کافران همانند خاکستری است که دستخوش تندبادی قرار گرفته، آن هم در روز توفانی. هرگز از آنچه گرد آورده بودند چیزی عایدشان نخواهد گردید. و این جز گمراهی دور نخواهد بود.

اولاً، اعمال آنان را به خاکستر (رماد) که سوخته‌ای بیش نیست تشبیه نموده؛ ثانیاً، همین خاکستر دستخوش تندباد است در روز توفانی که هستی خود را از دست می‌دهد و از هم می‌پاشد.

در این تشبیه و توصیف، به خوبی ناپایداری و سستی اعمال کافران برملا می‌گردد، که در سخن عادی چنین نمودی نیست.

در جای دیگر در رابطه با اعمال ریاکاران همین گونه تشبیه شیوا تکرار می شود:

«یا أيها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمنّ و الأذى، کالذی ینفق ماله رثاء الناس و لا یؤمن بالله و الیوم الآخر فمتله کمثل صفوان علیہ تراب فأصابه وابل فترکه صلداً، لا یقدرون علی شیء مما کسبوا. و الله لا یهدی القوم الکافرین» (بقره/۲۶۴).

ای مؤمنان، صدقات خود را با منت گذاری و آزار رساندن تباه نسازید. همانند کسی که مال خود را برای ظاهرنمایی انفاق می کند و هرگز به خدا و روز جزا ایمان ندارد. مثل او مانند سنگ صافی است که بر روی آن خاکی نشسته که بارانی تند آن را فراگیرد و آن را شسته با خود ببرد، و آن سنگ را همچون سنگ خارا (که سخت و سفت است و بدون تراوش) باقی گذارد. اینان از آنچه کرده اند سودی نبرند. که خداوند، هدایت گر گروه کافران نخواهد بود.

در این جا نیز اعمال ریاکارانه کافران را همانند خاک نرم که بر سنگ صاف نشسته، می داند و هرگونه حالت ثبات و دوام ندارد؛ زیرا با اندک وزش بادی از هم می پاشد چه رسد به باران رگبار که کاملاً آن را شسته، اثری از آن باقی نمی گذارد، و آنکه بر روی آن خاک نشسته بود، همچون صخره سخت و سنگ خارا برهنه باقی می ماند.

در این تشبیه نیز بی ثباتی و تباه شدن اعمال ریاکارانه به خوبی هویدا گردید. اینجاست که ویژگی ایفا در تشبیه آشکار می گردد؛ زیرا اگر این تمثیل در کلام وجود نداشت، هدف به این خوبی روشن نمی گردید. مثلاً اگر تنها می گفت: اعمال کافران یا ریاکاران تباه است، به خوبی این تباهی مشهود نمی گردید. و از همین جا ویژگی بیان نیز آشکار می شود؛ زیرا تبیین مطالب با این گونه تمثیل، بهتر و روشن تر آشکار می گردد تا آنگاه که سخن از تمثیل عاری باشد.

ایجاز (سخن کوتاه با محتوایی بلند و گسترده) از همین جا نشأت گرفته که با کوتاه ترین سخن که همراه تمثیل است، رساترین مطلب گسترده را ایفا می کند. لذا، کلام قرین با تمثیل، سه ویژگی همراه دارد: ایجاز، ایفا و حسن بیان. در همین راستا ابواسحاق نظام می گوید: «در مثل، چهار ویژگی وجود دارد که در دیگر سخن یافت نشود: ۱- ایجاز، ۲- ایفا، ۳- حسن تشبیه، ۴- حسن ادا (ابن قیّم

۱. صفوان: سنگ صاف و لغزنده که گرد و غبار بر آن ثباتی ندارد.

صلد: سنگ خارا که فاقد هرگونه تراوش باشد و هیچ گیاه بر آن نرود.

جوزیه، اعلام الموقّعیین: ۲۹۱/۱؛ همو، مقدّمه الامثال: ۲۲).

عبدالله بن مقفّع (متوفای ۱۴۲ ق.) می گوید: «اگر سخن به شیوه مثل گفته شود، گویاتر، شیواتر، و فراگیرتر خواهد بود».

شیخ عبدالقاهر جرجانی (متوفای ۴۷۱ ق.) می گوید: صاحبان خرد اتفاق نظر دارند که هرگاه تمثیل، پشت بند کلام قرار گیرد، یا آنکه تمثیل جایگزین سخن گردد، و از صورت اصلی به صورت مثل درآید، آن را ابهتی شایسته فرا گیرد و فضیلتی والا بدست آورد که بر مقدار آن بیفزاید و آتش آن را شعله ورتر سازد. علاوه نیروی کلام را بالا برده، در برانگیختن نفوس و جذب قلوب تأثیر بیشتر و بهتری خواهد داشت (جرجانی، اسرار البلاغه: ۹۲).

از این رو، قرآن انباشته از امثال و ضرب المثل است؛ زیرا نه فقط عیب نیست، بلکه کمال اوفی به شمار می رود و بر اسرار بلاغت می افزاید. لذا خداوند فرموده:

«إنّ الله لا یستحیی أن یضرب مثلاً ما بعوضه فما فوقها. فأما الذین آمنوا فیعلمون أنّه الحقّ من ربّهم، و أمّا الذین کفروا فیقولون ماذا أراد الله بهذا مثلاً یضلّ به کثیراً و یهدی به کثیراً و ما یضلّ به إلاّ الفاسقین» (ابن جوزیه، مقدّمه الامثال: ۳۳)؛ خداوند ابا ندارد که مثلی بزند چه کوچک باشد چه بزرگ. زیرا مؤمنان و دین باوران می دانند همه آنها حق است و دارای حکمت. این کافرانند که خرده می گیرند و می گویند: چرا چنین مثالهایی می زند تا موجب گمراهی گردد، ولی بدانند که تنها فاسقان گمراه می شوند.

۲. فن ترسیم قرآنی

از شیواترین ابزارهای مورد استفاده قرآن، فن ترسیم است که از مفاهیم ذهنی یا حالات نفسانی، یا یک حادثه یا منظر، یا برای ارائه نمونه های شاخص انسانی یا طبیعت بشری، صورتی محسوس می سازد. سپس آن صورت را حیات می دهد و به حرکت درمی آورد و از این راه به آن مفهوم ذهنی مجرد، هیئت شاخص و حرکت می بخشد و از آن حالت نفسانی تابلو و منظری می سازد و از نمونه های انسانی - در دو جهت نقص و کمال - شاخصه ها ارائه می دهد و نیز حوادث و قصص را به مناظر قابل مشاهده باز می گرداند، که دارای حرکت و حیاتند و هرگاه گفتگو بر آن اضافه کند، تمامی عناصر تخیلی، تکمیل شده در آن یافت می شود!

همین که نمایش آغاز شد، شنونده از حالت شنودن به حالت نظاره کردن تبدیل می‌گردد و هم آنان را به میدان حوادث - گذشته یا آینده - برده تا خود شاهد و ناظر جریان باشند و از نزدیک، وقایع را لمس کنند و شنونده چنان غرق در تماشا می‌گردد که گویا فراموش نموده مستمع است و گمان می‌برد خود حاضر و ناظر است و این از هنرهای قرآنی است که در ضرب‌المثلها، حالت استماع را به حالت نظاره کردن مبدل می‌سازد. اکنون نمونه‌هایی از انواع ضرب‌المثلها در قرآن (ر.ک: سیدقطب، *التصویر الفنی فی القرآن*: ۲۹-۵۵):

۳. انواع تمثیل در قرآن

همان گونه که اشارت رفت، ضرب‌المثلهای قرآن انواع گوناگونی دارد که ذیلاً نمونه‌هایی از آن ارائه می‌شود:

۱-۳. مفاهیم ذهنی که به صورت محسوس درآیند

۱- کفّاری را که مقبول درگاه پروردگار نبوده و به سعادت اخروی نایل نمی‌گردند، دو گونه ترسیم کرده است: اولاً- تصویر کسانی که پشت در آسمانها غمزده ایستاده‌اند و در آسمانها بر روی آنان بسته است. ثانیاً- کوشش در امر ممتنع مانند طناب ضخیمی که سعی می‌شود از سوراخ سوزنی گذرانده شود.
 ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَأَنْفَتِحَ لَهُمُ أَبْوَابَ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ﴾ (اعراف/ ۴۰)؛ کسانی که آیات الهی را تکذیب نموده از پذیرش آن کبر ورزیده‌اند، هرگز درهای آسمان بر روی آنان باز نخواهد شد و داخل بهشت نشوند تا موقعی که طناب ضخیمی وارد سوراخ سوزنی گردد.

این دو صورت، ترسیمی است از ذهنیتی که نسبت به موضع کافران در پیشگاه حضرت احدیت وجود دارد.

۲- درباره اعمال تبهکاران که ضایع می‌گردد و اثری از آن باقی نمی‌ماند، صورت ذرات پخش شده در هوا را مجسم می‌سازد که کاملاً از هم پاشیده چیزی از آن در دست نمانده است.

﴿وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا﴾ (فرقان/ ۲۳)؛ و به اعمالی که کرده‌اند پردازیم سپس آن را چون ذرات گرد پراکنده سازیم.

اعمال تبهکاران را به صورت گرد و غباری ترسیم کرده که در هوا پخش و پراکنده می‌گردد و به خوبی ضایع شدن کارهایشان را مجسم می‌سازد.
 ۳- انفاق کافران را - که برای خدا نباشد- به صورت کشتزاری ترسیم می‌کند که باد سرد و شدید وزیده آن را نابود ساخته است:

﴿مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ فَأَهْلَكَتَهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ (آل عمران/ ۱۱۷)؛ مثل آنچه را که در این جهان انفاق می‌کنند [و جهان دیگر را نادیده می‌گیرند] همانند تندبادی سرد بر کشتزار گروهی است که بر خود ستم کرده‌اند و آن کشتزار را نابود سازد. البته خدا بر آنان ستم روا نداشت، بلکه آنان خود بر خویشان ستم نمودند.

۴- برای آنکه روشن کند، تنها خداوند است که درخواستها را اجابت می‌کند و دیگران هرگز قادر به اجابت خواسته‌ها نیستند، آن را بدین صورت ترسیم می‌کند: انسانی است تشنه کام، بر لب جویباری ایستاده که آب از دسترس او دور است. دو دست خود را به سوی آب دراز می‌کند و هر چه تلاش می‌کند دستش به آب نمی‌رسد: ﴿لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كِبَاسُ كَيْفِيهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلِغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ. وَمَا دَعَا الْكَاْفِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ﴾ (رعد/ ۱۴)؛ او راست خواندن راستین. آن‌آنکه جز او را می‌خوانند هیچ پاسخی به آنان نمی‌دهند. همانند کسی که دو دست خود به سوی آب دراز نماید تا به دهان رساند و نتواند. و خواندن کافران جز گمراهی نباشد.

این ترسیم چنان زنده و جاندار است که شنونده گمان می‌برد خود شاهد حادثه است و انسانی را مشاهده می‌کند بر لب آبشخوری بر بلندی ایستاده و تشنه است، دو دست خود را به آرزوی نوشیدن آب دراز می‌کند، ولی تلاش او بیهوده است.

۵- برای آنکه روشن کند سستی و بی‌ثباتی مواضع مشرکان را، که نه پایه‌ای دارد و نه اساس استواری، صورتی را ترسیم می‌کند که انسانی از بلندای آسمان پرت شده و در میان هوا معلق مانده، یا آنکه مرغان لاشخور او را می‌ربایند یا آنکه

گردبادها او را به این طرف و آن طرف و نهایتاً او را به چاله‌ای پرت می‌کنند، دستش از همه جا بریده است:

﴿و من يشرك بالله فكأثمًا خَرَّ من السماء، فخطفه الطير أو تهوى به الريح في مكان سحيق﴾ (حج/ ۳۱)؛ هر که به خدا شرک آورد، چونان کسی است که از آسمان فرو افتد و مرغ او را برباید یا بادش به جایی پست افکند.

۲-۳. حالات نفسانی و معنوی که به تجسّد در آیند

۱- دربارهٔ حالت تحیّر و تردیدی که درون مشرکان را فرا گیرد، و کسانی که همواره در شک به سر برند تا کدام راه را انتخاب کنند، راه توحید را یا تعدّد آلهه، و هر دم احساسات او تحریک می‌شود که راه هدایت را پوید یا راه ضلالت را جوید. چنین حالت نااستواری را به تجسّد در آورده، انسان نگون‌بختی را ماند که دستخوش بازی شیاطین قرار گرفته... و ای کاش تنها همین بود، که این خود یک سوئی است و تا حدودی راحت‌بخش، هر چند راه ضلالت باشد، ولی از جانب دیگر او را فرا می‌خوانند، برادرانش که ایمان آورده‌اند او را دعوت به ایمان می‌کنند... او در این میان متحیر است تا کدام راه را انتخاب کند، راه دوستان شیطانی، یا راه برادران ایمانی. و چون از خود اختیاری ندارد، میان این دو راه حیرت‌زده و سرگردان است:

﴿قل أندعوا من دون الله ما لا ينفعنا ولا يضرنا و نردّ على أعقابنا بعد إذ هدانا الله كالدّی استهوته الشیاطین فی الأرض، حیران، له أصحاب یعدونه إلى الهدی، اثنتا...﴾ (انعام/ ۷۱)؛ بگو: آیا جز خدا کسی را بخوانیم که نه سودی می‌دهد نه زیانی و به گذشتهٔ خود باز گردیم، پس از آنکه خداوند ما را هدایت کرده است؟ همانند کسی که شیاطین او را گمراه کرده‌اند و حیرت‌زده بر روی زمین رهایش ساخته‌اند؟ و او را یارانی است که به هدایت ندایش می‌دهند که نزد ما باز گردد!...

او در میان آن گمراهی و این دعوت به بازگشت با قلبی پراکنده، حیرت‌زده و دهشت‌زده است؛ نمی‌داند چکار کند، زیرا از خود تصمیمی ندارد.

۲- حالت کسی را ترسیم می‌کند که اسباب شناخت و معرفت برایش آماده گشته، ولی از آن روی برتافته و همانند کسی به سر می‌برد که انگار هیچ یک از اسباب هدایت برایش میسر نیست. در نتیجه زندگی نگران‌کننده و سختی را

می‌گذرانند و هر یک از دو حالت شناخت و تجاهل او را دنبال کرده، به سوی خود می‌خوانند و او را نه در بی‌خبری غفلت و نه در آرامش معرفت رها می‌سازند، او با کمال ناراحتی به این طرف و آن طرف بیهوده روی می‌آورد:

﴿و اتل عليهم نبأ الذی آتیناه آیاتنا فانسلخ منها. فأتبعه الشیطان فکان من الفاوین. و لو شئنا لرفعناه بها، و لکنه أخذ إلى الأرض و اتبع هواه. فمثله کمثل الکلب: إن تحمل علیه یلهث أو تترکه یلهث﴾ (اعراف/ ۱۷۶)؛ بخوان خیر کسی که آیات و دلایل شناخت را به او داده بودیم و او از آن، خود را عاری ساخت. پس شیطان در پی او افتاد و او از فرومایگان گردید. اگر می‌خواستیم او را رفعت دهیم، می‌کردیم ولی او خود در زمین ثابت و پابرجا ماند و از پی هوای نفس رفت. مثل او مثل سگی است که اگر به او روی آورده حمله کنی زبان از دهان بیرون آورد، و اگر رهایش سازی باز هم زبان بیرون آورد. یعنی بیچاره و زبون است.

۳. حالت کسی را که تزلزل عقیده دارد چنین ترسیم می‌کند: نه آرامش یقین دارد که با مشکلات پنجه نرم کند و در مقابل سختیها و دشواریها استقامت ورزد و نه می‌تواند عقیده را کنار گذارد و در بی‌خبری زندگی کند. چنین حالتی، کسی را ماند که در اضطراب و هراس به سر می‌برد و هر آن خود را در آستانهٔ سقوط و فروریزی می‌بیند:

﴿و من الناس من یعبد الله علی حرف، فإن أصابه خیر اطمأنّ به، و إن أصابه فتنة انقلب علی وجهه، خسر الدنیا و الآخرة. ذلك هو الخسران المبین﴾ (حج/ ۱۱).

«حرف»: کناره را گویند. و لبهٔ پرتگاه نیز «حرف» باشد. از به کار بردن این واژه، به خوبی حالت نگرانی و بیم و هراس تجسّم می‌یابد. زیرا کسی که بر لبهٔ پرتگاه روز می‌گذرانند، روشن است چه اندازه، مضطرب و نگران است و هر آن خود را در آستانهٔ سقوط می‌بیند.

این گونه افراد در صلب عقیده قرار نگرفته‌اند، بلکه در کناره به سر می‌برند، لذاست که عقیدهٔ مستحکم، آنان را استوار نساخته، و در بی‌خبری مطلق هم نیستند. اکنون اگر حالت چنین افرادی را در مقابل خود مجسم‌سازی، جز اضطراب و نگرانی چیزی نخواهی دید.

چنین افرادی همواره در کناره قافله ایمان قرار دارند، تا اگر رفاه و خوشی روی آورد دلگرم می‌شوند، و اگر ناخوشی و سختی پیش آمد کرد، پا به فرار می‌گذارند و هرگز خود را پای‌بند ایمان نمی‌دانند. لذاست که چنین افرادی نه پای‌بند ایمان و نه فاقد ایمانند. نه از دنیا بهره‌وافی برده و نه از آخرت بهره دارند. ﴿خسر الدنيا و الآخرة ذلك هو الخسران المبين﴾ (حج / ۲۲).

هر که این آیه را با تدبّر و تعمّق می‌خواند، خود به خود کسی را در نظر می‌آورد که در کنار قافله قرار دارد و با حالت اضطراب به سر می‌برد که دلگرم باشد یا فرار را بر قرار اختیار کند.

۴- و بر همین گونه است آنگاه که حالت مسلمانان را پیش از اسلام آوردن ترسیم می‌کند، موقعی را که در لبه دوزخ قرار داشتند و سقوط آنان در «گودال آتش» حتمی به شمار می‌رفت، آنگاه اسلام آمد تا همگی را از سقوط حتمی نجات دهد: ﴿واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا واذكروا نعمة الله عليكم، إذ كنتم أعداء فألف بين قلوبكم، فأصبحتم بنعمته إخواناً وكنتم على شفا حفرة من النار فأنقذكم منها...﴾ (آل عمران / ۱۰۳).

«شفا» لبه تند که شیب آن به سوی قعر دهانه زیاد است. مردم پیش از آمدن اسلام چنین وضعیتی داشتند و بر لبه تند سقوط قرار داشتند و همدلی و هم‌سوئی میان آنان حاکم نبود. انبوهی بودند در حال تنازع و کشمکش و در جایگاهی قرار داشتند که سقوط و نابودی مطلق آنان حتمی بود. آنگاه اسلام آمد و آنان را از اختلاف و سقوط نجات داد. لذا می‌فرماید:

به ریسمان مستحکم الهی چنگ زنید و همه در یک سو حرکت کنید و از تفرّق و پراکندگی بپرهیزید و یاد آورید نعمت الهی را، هنگامی که با یکدیگر دشمنی می‌ورزیدید، و اکنون دل‌هایتان به هم نزدیک شده به جای اختلاف حالت ائتلاف و الفت به خود گرفته‌اید و امروزه همه برادرید و برادرگونه زندگی می‌کنید. شما بر لب پرتگاه قرار داشتید، پرتگاهی که شیب تند آن به سوی گودال آتش بوده است و اکنون شما را نجات بخشید و از سقوط حتمی رهایی داد.

۵- نظیر آن، ترسیم دیگری است از ساختار ایمانی که بر پایه تقوا (پروا - تعهّد)

استوار نگردیده است و هر آن احتمال سقوط و فروریزی ساختمان می‌رود: ﴿أفمن أسس بنيانه على تقوى من الله و رضوان خير أم من أسس بنيانه على شفا جرف هار فانهار به في نار جهنم...﴾ (توبه / ۱۰۹).

این آیه درباره مسجّد ضرار نازل گردیده در مقابل مسجّد قبا؛ که این بر اساس تقوا و آن بر پایه ضد تقوا بنا نهاده شده است.

آیا کسی که ساختمان خود را بر پایه تقوا و محکم‌کاری و رضایت حق بنا نهاده، شایسته‌تر است یا کسی که ساختمان خود را بر لبه سیلگاهی - که آب، زیر آن را شسته باشد - نهاده که هر آن در حال سقوط و فروریزی است، و نهایتاً در گرداب دوزخ سقوط می‌کند.

ساختار ایمانی که بر اساس تقوا و پرهیزگاری نباشد، همانند ساختمانی است که بر لبه سیل قرار گرفته، به گونه‌ای که سیل زیر آن را شسته، حالت فروریزی دارد: چنین ترسیمی به خوبی نمایانگر وضعیت نااستواری است که نمی‌توان به آن دل بست. نکته جالب، در به کار بردن واژه «فانهار به» است که حرکت تدریجی فروریختن را می‌رساند، همانند آن است که ساختمانی را مشاهده می‌کنیم که در حال فروریزی است؛ و این همان حرکتی است که در ترسیمهای قرآنی به صورتها جان می‌بخشد و آنها را به جنبش درمی‌آورد تا بهتر و شیواتر، مشاهده شود و با این حرکت، تمامی عناصر فنّ تصویر تکمیل می‌گردد.

۳-۳. ترسیم نمونه‌های شاخص انسانی

در آیه‌های ذیل، نمونه‌هایی از شاخصه‌های انسانی به نمایش گذارده شده است:

۱- ﴿و من الناس من يعبد الله على حرف...﴾

کسی که ایمان شکلی دارد و در کناره قافله حرکت می‌کند، تا اگر خیر برسد شریک باشد، و اگر شرّی روی آورد پا به فرار گذارد. این یک نمونه از انسانهایی است که به ظاهر ایمان آورده، ولی در درون با شک و تردید است و پنجه نرم می‌کند، آرامش ندارد، استقرار ندارد، بیمناک است، هراسناک است و در نهایت زیانبار....

۲- ﴿الذی آتیناه آیاتنا فانسلخ منها...﴾

ظاهری آراسته دارد و تمامی امکانات برای صعود بر مدارج کمالات برایش فراهم است... ولی باطن آلوده او، وی را از همه این امکانات محروم می‌سازد و خود را به هوی و هوس و خواسته‌های پست حیوانی می‌سپارد، از این رو سیرابی نداشته، همچون سگان درمانده به این طرف و آن طرف پارس می‌کند.

۳- علاوه بر آن در جاهای دیگر نمونه‌های بارزی ارائه داده، از جمله انسانهای معاند و مکابر که با انگیزه‌ای سست و بی‌ارج و با حالتی کورکورانه، در مقابل حق ایستادگی می‌کنند و خود نمی‌دانند چکار می‌کنند. بیهوده تلاش می‌کنند و ره‌آوردی نخواهند داشت.

«و لو فتحنا علیهم باباً من السماء فظلّوا فیه یعرجون، لقالوا إنّما سكرت أبصارنا بل نحن قوم مسحورون» (حجر/ ۱۴)؛ اگر برایشان دری از آسمان بگشاییم که از آن بالا روند [تا خود شاهد ملکوت اعلا باشند، باز هم از روی عناد و لجابت] گویند: چشمان ما سو نمی‌دهد و هوشیارانه نمی‌بینیم، بلکه ممکن است ما مردمی جادوزده باشیم.

مردمی سرسخت و نرمش‌ناپذیر، این گونه در مقابل حق مقاومت می‌کنند.

۴- انسانهایی که تنها در حال شدت سر به راه می‌شوند و همین که شدت رفع گردید به همان سرکشی نخستین برمی‌گردند. این ترسیم با حرکت و جریانان گوناگون توأم گردیده، منظره‌های متعددی را ارائه می‌دهد، در ضمن آن، نمونه انسانی لجوج و فاقد تعهدی را به نمایش می‌گذارد:

«و هو الذی یسیرکم فی البرّ و البحر، حتی إذا کنتم فی الفلک و جرین بهم بریح طیّبة و فرحوا بها. جاءتها ریح عاصف، و جاءهم الموج من کلّ مکان، و ظنّوا أنّهم أحیظ بهم، دعوا الله مخلصین له الدین: لئن أنجانا من هذه لنكوننّ من الشاکرین. فلما أنجاهم، إذا هم بیغون فی الأرض بغير الحق» (یونس/ ۲۲)؛ اوست که شما را در خشکی و دریا سیر می‌دهد. تا آنگاه که در کشتیها باشند و باد موافق بوزد شادمان شوند، ولی چون توفان فرا رسد و از هر سو موج دریا بر آنها ریزد، چنانکه پندارند در محاصره امواج قرار گرفته‌اند، خدا را از روی اخلاص بخوانند که اگر از خطر رهایمان سازی سپاسگزار باشیم. چون خداوند آنان را برهاند، همانا در پهنای زمین به ناحق سرکشی کنند....

این ترسیم، به خوبی منظر یک انسان غیر متعهد و ناسپاس را به نمایش گذارده، که در حالت شدت سر به راه و در حالت رفاه سرکش می‌گردد.

۵- در همین راستا انسانی را ترسیم می‌کند که در ظاهر آراسته و با سخنانی فریبا جلب توجه می‌کند، ولی در باطن خبیث، و به دنبال فساد و افساد و تباه ساختن زندگی بر مردم می‌کوشد.

«و من الناس من یعجبک قوله فی الحیاة الدنیا، و یشهد الله علی ما فی قلبه، و هو الدّ الخصام. و إذا تولّى سعی فی الأرض لفسد فیها و یهلك الحرث و النسل. و الله لا یحبّ الفساد» (بقره/ ۲۰۴)؛ برخی از مردم که گیرایی سخنش مایه شگفتی تو می‌گردد، و هر دم خدا را بر پاکی درویش گواه می‌گیرد. در حالی که کینه‌توزترین دشمنان به شمار می‌رود و چون از نزد تو برود در صدد فساد برمی‌آید و کشتزارها و دامها را تباه می‌سازد. البته خداوند تباهی را خوش ندارد.

۳-۴. ترسیم حوادث جاری

در قرآن، علاوه بر ترسیم مفاهیم و حالات و شخصیات، حوادث و کارزارها نیز ترسیم شده است، به گونه‌ای که حرکات تجسمی حوادث به خوبی به نمایش گذارده شده، از جمله: واقعه احزاب (جنگ خندق) را می‌توان نام برد که پیروزی کامل مسلمانان و شکست فاحش مشرکان و نیز نفاقها و ضعف ایمانها، آشکارا به نمایش گذارده شده است و حتی حرکات برونی و انفعالات درونی افراد و گروهها به ترسیم کشیده شده است، به گونه‌ای که همه این حوادث و پیشامدها همانند آن است که اکنون قابل مشاهده است و از نزدیک آن را لمس می‌کنیم، و تمامی جزئیات و ریزه کاریها در ترسیم، صورت و شکل یافته است:

«یا ایّها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم، إذ جاء تکم جنود، فأرسلنا علیهم ریحاً و جنوداً لم تروها، و کان الله بما تعملون بصیراً»؛ «إذ جاءکم من فوقکم و من أسفل منکم، و إذ زاغت الأبصار، و بلغت القلوب الحناجر، و تظنون بالله الظنون»؛ «هنالک ابتلی المؤمنون و زلزلوا زلزالاً شدیداً»؛ «إذ یقول المنافقون و الذین فی قلوبهم مرض: ما وعدنا الله و رسوله إلاّ غروراً»؛ «و إذ قالت طائفة منهم: یا أهل یثرب لا مقام لکم فارجعوا. و یستأذن فریق منهم النبی، یقولون إن بیوتنا عورة، و ما هی بعورة، إن یریدون إلاّ فراراً» (احزاب/ ۹-۱۴). ای مؤمنان، نعمتی را که خداوند بر شما ارزانی داشته یادآور شوید. بدان هنگام که لشکرها بر سر شما تاختند و خداوند، باد و لشکرهایی را که نمی‌دیدید (فرشتگان) به سوی آنان گسیل داشت... آنگاه که از بالا و پایین بر شما تاختند، چشمها خیره

شد و دلها به گلوگاهها رسیده بود و به خدا گمان ناروا بردید. در آن هنگام، مؤمنان مورد امتحان و آزمایش قرار گرفتند و سخت دگرگون شدند. زیرا منافقان و کسانی که دلهایشان بیمار است می گفتند: خدا و پیامبرش ما را فریب داده‌اند و گروهی می گفتند ای مردم یثرب (شهر مدینه) اینجا جای ماندن نیست، کوچ کنید و به خانه‌هایتان باز گردید. و گروهی آمده از پیامبر رخصت می‌خواستند و می گفتند خانه‌های ما را حفاظی نیست. البته خانه‌هایشان بی حفاظ نبوده، بلکه می‌خواستند از ماندن برای کارزار بگریزند.

کدامین اضطراب و هراس درونی یا دگرگونی و تکاپوی برونی، حاصل از هول جنگ، و کدامین نشانه پیدا و پنهان معرکه است که در این نوار ظریف و دقیق و دارای حرکات برجسته، نمایان نشده است؟

همانا، اینان دشمنانند که از هر سو به سوی مؤمنان سرازیر می‌شوند، و این دیده‌های خیره‌شده و نفس‌های تنگ‌شده در قفسه سینه‌ها، سراسر جبهه جنگ را فرا گرفته است و اینان مؤمنانند که حالت تزلزل سخت به آنان رخ داده است و اینان منافقانند که روح ناامیدی و یأس در لشکریان اسلام می‌دمند و می‌گویند: خدا و رسول او ما را فریب داده‌اند که وعده پیروزی داده‌اند و مردم مدینه را تشویق می‌کنند تا به خانه‌هایشان بازگردند و از خطر بگریزند و جان سالم به در برند و اینان گروه ضعیف‌الایمان و بهانه‌جویند که می‌گویند: خانه‌هایمان پوشش نظامی ندارد، در حقیقت چنین نیست، بلکه بهانه‌جویی می‌کنند و آهنگ فرار از کارزار دارند! این گونه است که هیچ حرکت و نشانه‌ای که جلب توجه کند نبوده مگر آنکه به طور زنده بر این نوار تجسمی ثبت و ضبط گردیده و حالت عیان به خود گرفته است. آری، این حادثه‌ای است که واقع گردیده، ولی فحوای آن، هر نوع شکست یا فراری را از واقعیات تلخ مجسم می‌سازد و با اندک تفاوت برای همیشه تکرار می‌گردد و چگونگی رویارویی حق و باطل را -به ویژه در موقع احساس شکست- نشان می‌دهد.

۲- در حادثه‌ای دیگر (جنگ احد) نظیر همین حادثه، منظره شکست و ناستواری افراد را با تمامی ابعادش ترسیم کرده و آن نیز یک حادثه انفرادی به شمار نمی‌رود،

بلکه یک صورت ترسیمی همیشگی است که در چنین مواقعی برای افراد نالایق رخ می‌دهد، تا عبرت باشد و شایستگان از آن پند گیرند:

«و لقد صدقكم الله وعده إذ تحسونهم^۱ بإذنه، حتى إذا فشلتم و تنازعتم في الأمر، و عصيتم من بعد ما أراكم ما تحبون. منكم من يريد الدنيا و منكم من يريد الآخرة. ثم صرفكم عنهم ليبتليكم. و لقد عفا عنكم، و الله ذو فضل على المؤمنين. إذ تصعدون و لاتلون على أحد، و الرسول يدعوكم في أخراكم. فأتابكم غمًّا بغم، لكي لاتحزنوا على ما فاتكم و لا ما أصابكم. و الله خبير بما تعملون. ثم أنزل عليكم من بعد الغم أمنة نعاساً يغشى طائفة منكم، و طائفة قد أهنتهم أنفسهم، يطئون بالله غير الحق ظن الجاهلية، يقولون: هل لنا من الأمر شيء قل إن الأمر كله لله، يخفون في أنفسهم ما لا يبدون لك، يقولون: لو كان لنا من الأمر شيء ما قتلنا هاهنا» (آل عمران / ۱۵۲)؛ خداوند به وعده‌ای که با شما نهاده بود وفا کرد، آنگاه که دشمن را -با اذن او- نابود می‌ساختید. و چون غیبتی را که هوای آن را در سر داشتید به شما نشان داد، سستی ورزیدید و در آن به منازعه برخاستید و عصیان امر خدا نمودید. برخی خواستار دنیا و برخی خواستار آخرت گردید. سپس، تا شما را به بلایی مبتلا کند (آزمایش کند) از مقابله با دشمن منصرف نمود -یعنی رو گردانید- ولی خداوند شما را بخشود. زیرا خداوند بر مؤمنان رأفت و رحمتی دارد. آنگاه که به طرف بالای دشت احد می‌گریختید و به کسی توجه نداشته به چیزی جز فرار نمی‌پرداختید و پیامبر از دنبال شما، شما را فرا می‌خواند! پس خداوند به پاداش، غمی بر غم شما افزود. اکنون اندوه آنچه را که از دست داده‌اید و رنجی که برده‌اید، مخورید. خدا به هر کاری که می‌کنید آگاه است. آنگاه، پس از آن اندوه، خدا به شما ایمنی بخشید، چنانکه گروهی را خواب آرام فرو گرفت. اما گروهی دیگر -که مردم دوران جاهلی به خدا گمان ناروا داشتند- هنوز دستخوش اندوه خویش بودند و می‌گفتند: آیا هرگز کار به دست ما خواهد افتاد؟ بگو: همه کارها به دست خداست (البته) آنان در دل چیزی پنهان می‌دارند که نمی‌خواهند بر تو آشکار سازند، می‌گویند: اگر ما را بهره‌ای بود، این جا کشته نمی‌شدیم!

این ترسیم، چنان گویاست که گویی خود شاهد و ناظر ماجرا هستیم و در معرکه، حضور بالفعل داریم.

۱. تحسونهم به معنای «تستأصلونهم» می‌باشد، یعنی: آنان را از میان برداشته نابود می‌سازید.

۳-۵. ترسیم اوصاف عینی

از گونه‌های دیگر تمثیل در قرآن - که براعت و بلاغت قرآن را میسازد - ترسیم اوصاف اشیایی است که وجود خارجی دارند و در ترسیم قرآنی صورت مناظر واقعی به خود گرفته، زشت و زیبایی یا تأثیر مثبت و منفی آن به خوبی آشکار می‌گردد از جمله:

۱- ضرب‌المثلی است که در قرآن درباره حیات دنیوی آورده، به خوبی ناپایداری آن را آشکار می‌سازد:

﴿و اضرب لهم مثل الحياة الدنيا كماء أنزلناه من السماء فاختلط به نبات الأرض، فأصبح هشيماً تذروه الرياح...﴾ (کهف/ ۴۵).

زندگی در این جهان را به باران روح افزا تشبیه کرده که مایه شکوفایی زمین و رویدن گیاه و خرمی پهنای وجود گردیده، ولی عاقبت و سرانجام خشکیده و خرد شده، دستخوش تندبادها قرار می‌گیرد و از میان می‌رود!

زندگی در این جهان گرچه به ظاهر لذت‌بخش و فرح‌زاست، ولی نتوان به آن دل بست؛ زیرا حالت ثبات ندارد و در نهایت رو به زوال است.

اکنون منظره باریدن باران را در نظر بگیرید، که تا چه اندازه لذت‌بخش و حیات‌بخش است، و به دنبال آن، رویدن گیاهان و شکوفا شدن پهنای زمین، ولی سرانجام، گیاهان و سبزه‌ها خشکیده و فرسوده شده، از هم می‌پاشد و دستخوش تندبادها قرار گرفته، در فضا متلاشی گشته و به طور کلی از میان می‌رود. لذا به دنبال آیه آمده:

﴿المال و البنون زينة الحياة الدنيا. و الباقيات الصالحات خير عند ربك ثواباً و خيراً املاً﴾ (کهف/ ۴۶)؛ مال و فرزندان، زینت حیات دنیا به شمار می‌روند، لذا نتوان به آن دل بست. ولی اعمال شایسته که اثر مثبت آن باقی باشد، پاداش بهتری دارد و امیدبخش تر می‌باشد.

۲- درباره شریعت - که از سرچشمه فیض و رحمت الهی نشأت گرفته - تمثیل جالبی می‌آورد:

﴿أنزل من السماء ماء فسالت أودية بقدرها. فاحتمل السيل زبداً رابياً. و مما یوقدون علیه

فی النار ابتغاء حلیة أو متاع زبد مثله. كذلك یضرب الله الحق و الباطل. فأما الزبد فیزهد و جفاء، و أما ما ینفع الناس فیمکث فی الأرض. كذلك یضرب الله الأمثال﴾ (رعد/ ۱۷)؛ از آسمان آب فرو فرستاد و هر بستر رودخانه به اندازه ظرفیت خویش روان گشت و آن آب روان، کف برآورد و نیز آنچه [از فلزات] بر آتش می‌گذازند تا زیور یا وسیله‌ای سازند، نیز کفی بر سر آن آید. خداوند برای حق و باطل مثل می‌آورد. اما کف بر کناری افتد و از میان می‌رود و نابود می‌شود. ولی آنچه برای مردم سودمند و پایدار است، در زمین ثابت می‌ماند و از میان نمی‌رود. خدا این چنین مثل می‌زند.

در این ضرب‌المثل، به خوبی چند نکته آشکار است:

اولاً- دین حق را به باران رحمت که حیات‌بخش است تشبیه می‌کند.

ثانیاً- برداشت هر کس یا هر گروه از مفاهیم دینی، به اندازه ظرفیت و استعداد اوست.

ثالثاً- مفاهیم دینی احیاناً دارای تشابهاتی خواهد بود که به کف آلود گیاهای سیل یا فلزات ذوب‌شده تشبیه شده است، و با زدودن این کفها، حقیقت روشن و زلال دین آشکار می‌شود.

رابعاً- آلودگیها، زود یا دیر،^۱ از بین می‌رود، و آنچه باقی می‌ماند حقیقت دین و شریعت پاک است که جنبه جاوید دارد.

۳- برای انسانهای متعهد و قابل هدایت و انسانهای بی تفاوت و غیر قابل تأثیر، به زمین بارور و زمین شوره‌زار مثال می‌زند و برای هر یک از دو گروه منظره‌ای از مناظر طبیعت را ترسیم می‌کند.

﴿و البلد الطیب ینخرج نباته یأذن ربّه. و الذی خیب لا ینخرج إلا نکداً. كذلك نصرّف الآيات لقوم یشکرون﴾ (اعراف/ ۵۸)؛ سرزمین خوب، گیاه آن به فرمان خدا می‌روید. و زمین بد جز اندک گیاهی از آن پدید نمی‌آید. این چنین گونه‌گون، دلایل الهی را برای مردم سپاس‌گزار، بیان می‌داریم....

برای مردم نیک‌سرشت و متعهد، سرزمین سرشار از مواد رویدنی را به ترسیم می‌کشد که به موقع می‌روید و شکوفا می‌گردد و برای مردم بدسگال، زمین

۱. به استعداد و قدرت درک انسانها بستگی دارد.

شوره‌زاری را تصویر می‌کند که جز اندک گیاه بی‌ثمر، چیز دیگر نمی‌روید.

۴- برای امکان بر پا شدن روز رستاخیز و زنده شدن مردگان، زمین مرده‌ای را به ترسیم می‌کشد که باران بهاری آن را از نو به جنبش درمی‌آورد و شکوفا می‌سازد:

﴿و هو الذی یرسل الریح بشراً بین یدی رحته، حتی إذا أقلت سحاباً ثقالاً سقناه لیلد میّت فأنزلنا به الماء فأخرجنا به من کل الثمرات. کذلک نخرج الموتی لعلکم تذکرون﴾ (اعراف/ ۵۷)؛ و اوست که پیشاپیش رحمت خود (باران) بادها را به نوید می‌فرستد و چون بادها، ابرهای گرانبار را بردارند، آن را به سرزمینهای مرده روان سازیم و از آن، باران فروفرستیم، و بدین وسیله هرگونه میوه برویانیم. این چنین مردگان را بیرون می‌آوریم. باشد تا پند گیرید.

و همچنین آیه

﴿و ترى الأرض هامدة فإذا أنزلنا علیها الماء اهتزت و ربّت و أنبتت من کل زوج بهیج﴾ (حج/ ۵)؛ زمین را افسرده و خاموش می‌بینی. ولی چون باران بر آن بفرستیم، در جنبش درآید و برآمده شود و از هرگونه گیاه بهجت‌انگیز برویاند.

این آیه را پیرامون آیه‌های بعث و نشور آورده تا تصویر چگونگی برانگیختن مردگان را ترسیم کند.

و نیز آیه

﴿و من آیاته أنّک ترى الأرض خاشعة فإذا أنزلنا علیها الماء اهتزت و ربّت. إنّ الذی أحیاهم لمحی الموتی. إنّّه علی کلّ شیء قدير﴾ (فصلت/ ۳۹)؛ و از دلایل قدرت پروردگار آن است که زمین را خشک و فرونهاد می‌بینی، ولی چون آب [در فصل بهاران] بر آن ریزش کند به جنبش درآید و برآمده شود و گیاه برویاند. آن کس که آن را زنده کند، مردگان را نیز زنده کند. او بر همه چیز تواناست.

۵- درباره اثر مثبت انفاق (بذل مال در راه خدا) تصویری ترسیم کرده که یک به هفتصد درجه، رشد و نمو پیدا می‌کند. مثال یک دانه گندم که بکارند و هفت خوشه بروید و هر خوشه، صد دانه گندم بارور شود:

﴿مثل الذین ینفقون أموالهم فی سبیل الله کمثل حبّة أنبتت سبع سنابل، فی کلّ سنبله مائة حبّة. و الله یضاعف لمن یشاء، و الله واسع علیم﴾ (بقره/ ۲۶۱)؛ مثل آنان که مال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، مثل دانه‌ای است که هفت خوشه برآورد، و در هر

خوشه صد دانه باشد. خداوند پاداش هر که را بخواهد چند برابر می‌کند. خدا گشایش دهنده و داناست.

۶- درباره دو نمونه از گفتار حق و باطل، که یکی پاک و نیکو، و دیگری آلوده و پلید باشد، به دو درختی مثل زده که یکی استوار و بارور به میوه‌های شیرین و معطر، و دیگری بی‌ریشه و بی‌ثمر است:

﴿ألم تر کیف ضرب الله مثلاً: کلمة طيبة، کشجرة طيبة، أصلها ثابت و فرعها فی السماء، تؤتی أکلها کلّ حین یاذن ربّها. و یضرب الله الأمثال للناس لعلهم یتذکرون. و مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجثت من فوق الأرض ما لها من قرار...﴾ (ابراهیم/ ۲۴-۲۶)؛ سخن پاک چون درختی پاک است که ریشه در زمین استوار و شاخه‌هایش در آسمان سر برافراشته است. به فرمان خدا هر زمان میوه خود را می‌دهد... و مثل سخن ناپاک چون درختی ناپاک است که ریشه در زمین ندارد و بر پا نتواند ماند....

در این تمثیل به خوبی روشن می‌سازد که گفتار حق ثمربخش است و پایه استوار دارد، همچون درخت ریشه‌دار که سر بر آسمان افراشته و پرثمر است و گفتار باطل، بیهوده و فاقد ثبات و اعتبار است؛ لذا هیچ گونه واهمه‌ای از گفتار باطل نباید داشت که خود به خود رو به تباهی است.

۷- برای افراد فرومایه و خودفروخته یا خودباخته که اختیاری از خود ندارند، به بنده زرخریدی مثل می‌زند که هرگونه اختیار از او سلب شده است، برعکس کسانی که تمامی امکانات را در اختیار دارند و آزادانه تصرف می‌کنند:

﴿ضرب الله مثلاً عبداً مملوفاً لا یقدر علی شیء، و من رزقناه متراً رزقاً حسناً فهو ینفق منه سراً و جهراً، هل یستونون الحمد لله، بل اکثرهم لا یعلمون﴾ (نحل/ ۷۵)؛ خدا، بنده زرخریدی را مثل می‌زند که هیچ اختیاری از خود ندارد. و کسی که از جانب خدا روزی نیکو داده شده، و در نهان و آشکارا انفاق می‌کند. آیا این دو برابرند؟ سیاس خاص خداست. ولی بیشترشان (بداندیشان) نادانند.

۸- و نیز مثال می‌زند به دو شخصی که یکی لال و فاقد توان است و دیگری که آزادانه دستور عدالت می‌دهد:

﴿و ضرب الله مثلاً رجلین، أحدهما أبکم لا یقدر علی شیء. و هو کلّ علی مولاه، أنینما یوجهه لآیات بخیر. هل یستوی هو و من یأمر بالعدل و هو علی صراط مستقیم﴾ (نحل/

۷۶؛ مَثَل دو مرد که یکی لال است و توان هیچ چیز ندارد، و بار دوش سرپرست خود گردیده، هر جا که او را بفرستد، نتیجه خوبی بدست نمی آورد. آیا این مرد با آن کس که مردم را به عدل فرمان می دهد و خود بر راه راست می رود، برابر است؟

۹- کارهای سفیهانه مردمان دور از خدا را به رشته های به هم تافته زن بی خردی مَثَل می زند، که بیهوده آن را از هم می گسلد. همچنین اعمال به ظاهر استوار- مردمان از خدا دور، کاری مستحکم انجام می دهند، ولی سفیهانه، با اعمال نابخردانه، آن را از هم می پاشند:

﴿و لا تكونوا کالتی نقضت غزلها من بعد قوّة انکاتا، تتخذون ایمانکم دخلاً بینکم ان تکون هی اربی من امة. إنّما یبلوکم الله به...﴾ (نحل / ۹۲).

این آیه، پس از آیه «وفای به عهد» آمده: که به عهد خود وفا کنید، و ایمان خود را سست نکرده از هم نپاشید، پس از آن که آن را مستحکم نموده و خدا را بر آن شاهد گرفته اید. آنگاه می گوید: و همانند آن زن مباحثه ای که رشته ای محکم تافته بود، سپس از هم گشود، اکنون شما سوگندهای خود را وسیله فریب قرار داده تباه می کنید، بدین بهانه که گروهی (یعنی خودشان) از گروه دیگر بیشتر است. خداوند، شما را بدان آزمایش می کند.

۱۰- برای کسانی که فیض رحمت در دسترسشان قرار گرفته، سپاسگزاری نمی کنند، به سرزمین آبادی مثل می زند که از نعمت فراوان بهره مند بوده، ولی با کفران نعمت، از آنان سلب شده، گرسنگی و وحشت، همه آنان را فرا گرفته است:

﴿و ضرب الله مثلاً قرية کانت امانة مطمئنة یأتیها رزقها رغداً من کل مکان، فکفرت بأنعم الله فأذاقها الله لباس الجوع و الخوف بما کانوا یصنعون﴾ (نحل / ۱۱۲)؛ خدا سرزمینی را مثل می زند که امن و آرام بود. روزی مردمش به فراوانی از هر جای می رسید، اما کفران نعمت نمودند و خداوند به کیفر اعمالشان، به گرسنگی و وحشت مبتلایشان ساخت.

۱۱- برای کسانی که در انفاق مال راه افراط یا تفریط می روند و از میانه روی دریغ می ورزند، مَثَلی آورده، همچون کسی که دو دست خود به گردن بسته گیرد یا گشاده و فراخ گیرد:

﴿و لا تجعل یدک مغلولة إلى عنقک و لا تبسطها کل البسط فتعبد ملوماً محسوراً﴾ (اسراء / ۳۹)؛ نه دست خویش را از روی خستت به گردن بند، و نه به سخاوت یکباره بگشای، که ملامت بار و حسرت زده در خود فرو نشینی.

۱۲- خداوند برای ناتوانی آلهه، مَثَلی می زند، همچون کسانی که مگسی بر آنان چیره گشته از آنان چیزی برآید، بر بازپس گرفتن آن توانایی ندارند. هر چند رباینده، خود در غایت ضعف است و این می رساند که بر ضعیف ترین رباینندگان توانایی نداشته، و خود همانند آنها ضعیف یا ضعیف ترند.

﴿یا ایها الناس ضرب مثل فاستمعوا له: إنّ الذین تدعون من دون الله لن یخلقوا ذباباً و لو اجتمعوا له. و إنّ یسلبهم الذباب شیئاً لا یستنقذوه منه، ضعف الطالب و المطلوب﴾ (حج / ۷۳)؛ ای مردم مَثَلی زده شد، بدان گوش فرا دهید: کسانی یا چیزهایی را که به جای خدا می پرستید، اگر همه گرد هم آیند، مگسی را نتوانند آفرید و اگر مگسی چیزی از آنها برآید، نتوانند باز ستانند. طالب و مطلوب هر دو ناتوانند.

۱۳- خداوند برای شناخت ذات خویش مَثَلی آورده که دقیقاً هویت ذات حق را آشکار می سازد: خداوند واجب بالذات است، وجود او از ذاتش نشأت گرفته و وجود دیگر اشیا به وجود او بستگی دارد. پس وجود هر چیز از وجود ذات حق است و وجود ذات حق ذاتی است. همچون نور که تابش آن از ذاتش نشأت گرفته و نمود دیگر اشیا از تابش اوست و نیز، ذات حق در عین حال که آشکارترین موجود است، ولی کُنه ذات وی از پنهان ترین اشیا شمرده می شود؛ همچون نور، که ظهور او بر همه مکشوف است، ولی حقیقت ماهوی آن از خفی ترین اشیاست. وجود نور بر همه روشن است، ولی حقیقت ذات آن بر همه مخفی است. در جهان محسوس، موجودی -در چگونگی شناسایی ماهیت- نزدیک تر به ذات حق از نور وجود ندارد. لذا تشبیه در آیه رساترین تشبیه در این باره می باشد:

﴿الله نور السماوات و الأرض، مثل نوره کمشكاة فیها مصباح، المصباح فی زجاجة، الزجاجة کأنها کوكب درئی یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة و لا غربیة. یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسه نار، نور علی نور. ینهدی الله لنوره من یشاء. و یضرب الله الأمثال للناس، و الله بکل شیء علیم﴾ (نور / ۳۵)؛ خدا نور آسمانها و زمین است. مَثَل نور او چون چراغدانی (چراغی) است که در آن چراغی باشد. آن چراغ درون آبگینه ای

(قندیل بلورین)، و آن آبگینه چون ستاره‌ای درخشانده، از روغن درخت پربرکت زیتون، که نه خاوری است و نه باختری، افروخته باشد. روغنش روشنی بخشد، هر چند آتشی بدان نرسیده باشد. نوری افزون بر نور دارد. خدا هر کس را بخواهد بدان نور هدایت می‌کند و برای مردم مثلها می‌آورد؛ زیرا بر هر چیزی آگاه است.

در این مثل، اولاً، ذات حق تشبیه شده به نور، که درخشانده‌ترین موجود است و درخشش و نمود هر چیز بدوست.

ثانیاً، نور خدا مانند «جاچراغی» است که در آن «چراغی» قرار گرفته، و آن چراغ در «آبگینه» (قندیل بلورین) جای گرفته باشد.

این نوع چراغ کاملترین شکل آن است؛ زیرا در چراغهای معمولی نه جاچراغی (چراغدان) وجود دارد و نه قندیل بلورین، بلکه چراغ ساده و معمولی فقط تشکیل یافته از ظرف کوچکی که مخزن روغن است و فتیله‌ای که در میان آن قرار گرفته که با نفوذ روغن در فتیله و افروختن آن، چراغ روشن می‌شود. اما چون قندیل بلورین ندارد، لذا نور آن منعکس نشده و دارای تالو نمی‌باشد، بلکه به طور ساده می‌سوزد و روشنایی ضعیفی پخش می‌کند و چنانچه بادی بوزد و یا هوا به حرکت درآید یا بارانی بیارد، آن نور، خاموش می‌شود. ولی چراغی در وصف یادشده پیوسته روشن و فروزان است.

ثالثاً، منشأ فیض رحمانی، رحمت گسترده و همگانی پروردگار است، همچون درخت زیتون - که مایه روشنایی نور چراغ است - در پهنای زمین می‌روید، نه به مشرق زمین اختصاص دارد و نه به مغرب زمین، بلکه در همه جای زمین یافت می‌شود. از این رو، فیض حضرت حق، به همه جهانیان تعلق دارد و به گروهی یا جایی خاص، اختصاص ندارد، همچون آفتاب عالم‌تاب.

۱۴- درباره اعمال کافران که ظاهری فریبنده دارد، تمثیلی آورده همچون سراب که از دور همچون درخشش حیات می‌درخشد، ولی چون به نزدیک می‌رسی زمین خشکی بیش نیست:

«و الذین كفروا أعمالهم كسراب بقيعة يحسبه الظمآن ماء، حتى إذا جاءه لم يجده شيئاً» (نور/ ۳۹)؛ اعمال کافران چون سرابی است در بیابانی، تشنگان آن را آبی پندارند و چون بدان رسند هیچ نیابند.

۱۵- نیز برای ضایع شدن اعمال کافران و تباه شدن آن به تاریکیهایی مثال می‌زند که در آن چیزی دیده نمی‌شود؛ زیرا فاقد نور الهی هستند و بدون رهنمود نور، به هیچ چیز نمی‌توان دست یافت:

«أو كظلمات في بحر لحي يغشاه موج من فوقه موج من فوقه سحاب، ظلمات بعضها فوق بعض، إذا أخرج يده لم يكد يراها. و من لم يجعل الله له نوراً فما له من نور» (نور/ ۴۰)؛ یا همانند تاریکیهایی است در دریایی ژرف که موجش فرو پوشد و بر فراز آن موجی دیگر و بر فرازش ابری است تیره. تاریکیهایی بر فراز یکدیگر، آن‌سان که اگر دست خود بیرون آرد آن را نتواند دید و آن کس که خدا راهش را به نوری روشن نکرده باشد، هرگز نوری فرا راه خود نخواهد دید.

در این ضرب‌المثل مبالغه فراوان شده، کنایه از آن است که اعمال کافران هر چند ظاهری فریبنده داشته باشد، ولی پیرامون آن، آن اندازه آلودگیها وجود دارد که مانع بروز و ظهور یا تأثیر مثبت آن می‌گردد، هر چند بخواهند اثری از آن دریافت دارند، ممکن نباشد؛ زیرا تراکم آلودگیها به طور کلی آن اعمال را نابود ساخته است.

۱۶- برای غیبت کردن (بدگویی کردن از کسی در نهان او) ترسیمی دارد که زشتی و پلیدی کار را به طور آشکار و نفرت‌بار بیان می‌دارد:

«و لا يفتب بعضكم بعضاً، أیحب أحدکم أن يأكل لحم أخيه ميتاً فكرهتموه» (حجرات/ ۱۲)؛ بدگویی یکدیگر نکنید، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد، آیا چنین عملی را نکوهیده نمی‌دارید؟

در این آیه، نکوهیدن کسی را در غیاب وی به مثابه خوردن گوشت مرده او دانسته و قبح آن را همانند آن گرفته است؛ زیرا عیب‌گویی کسی در پشت سر او، مانند آن است که آن کس مرده است و با گوشت مردار او تغذیه می‌شود.

در اینجا، چند تشبیه انجام گرفته است:

اولاً- عیب‌گویی، مانند تغذیه از گوشت مردار است، هر چند غیبت‌کننده گمان می‌برد از آن لذت می‌برد، ولی نمی‌داند که چه کار پلید و نفرت‌انگیزی انجام می‌دهد؛

ثانیاً- عیب گفتن کسی در غیاب او، در واقع کشتن شخصیت اوست؛ زیرا ریختن آبروی کسی با کشتن وی برابر است و کشتن شخصیت کمتر از کشتن شخص نیست؛

ثالثاً- مسلمانان همه برادرند و عیب‌گویی مسلمان، همانند کشتن شخصیت برادر است.

۱۷- زندگی این جهان را به فصل بهار تشبیه کرده که محدود است و پایانی دارد و نباید به آن دل بست، انسانی که خود جاویدان است نباید به چیزی دلبند شود که پایدار نیست، بلکه تنها از آن بهره‌ای برگیرد و خود را برای حیات جاوید آماده سازد. ولی کافران -چون به آخرت پای‌بند نیستند- دل به همین جهان زودگذر بسته‌اند:

﴿اعلموا أنّما الحياة الدنيا لعب و لهو و زينة و تفاخر بينهم و تكاثر في الأموال و الأولاد، كمثل غيث أعجب الكفار نباته، ثم يهيج فتراه مصفراً ثمّ يكون حطاماً، و في الآخرة عذاب شديد، و مغفرة من الله و رضوان. و ما الحياة الدنيا إلا متاع الغرور﴾ (حدید / ۲۰)؛ بدانید که زندگی این جهان بازیچه است و سرگرمی و آرایش و فخرفروشی و افزون‌جویی در ثروت و فرزندان، همانند بارانی که رویدنی‌هایش کافران (یا کشاورزان) را به شگفت می‌افکند، سپس پژمرده می‌شود و بینی که زرد گشته و خاشاک شده است و در آخرت، نصیب گروهی عذاب سخت و نصیب گروهی آمرزش و خشنودی خداست و زندگی دنیا جز متاعی فریبنده نیست.

۱۸- درباره‌ی کسانی که دارای علم و دانش‌اند، ولی از علم و دانش خود، در راه راست بهره‌نگیرند مثلی زده، همچون چهارپایان که بر گرده‌ی آنان کتابها بار است. بار گران کتابها را می‌کشند ولی از درون و محتوای آن بهره‌ای نمی‌برند، همین گونه است دانشمند نادرست‌کار، دشواریهای طلب علم را بر خود همواره کرده، ولی از آن بهره‌ای نبرده است:

﴿مثل الذين حملوا التوراة ثم لم يحملوها كمثل الحمار يحمل أسفاراً. بس مثل القوم الذين كذبوا بآيات الله...﴾ (جمعه / ۵)؛ مثل کسانی که تورات به آنان داده شده و بدان عمل نمی‌کنند، مثل خری است که کتابهایی را حمل می‌کند. بد روشی است که تکذیب‌کنندگان آیات الهی در پیش گرفته‌اند.

۱. «كُفَّار» جمع کافر در آیه به دو معناست: کافر به خدا و زارع. زیرا «كُفِّر» از ریشه «كَفَر» به معنای «سَتر» (پنهان نمودن) می‌باشد و هر دوی اینان این سیمت را دارند، زیرا کافر به خدا، فطرت خود را پنهان نموده و زارع، دانه را در زیر خاک پنهان داشته و در سوره فتح (۲۹/۴۸) به جای «كُفَّار»، «زراع» آمده: «كزرع أخرج شطأه فآزره فاستغلف فاستوى على سوقه يعجب الزراع».

۱۹- درباره‌ی کسانی که از جنس مخلوق، خدایانی قائلند، مثلی می‌زند: آیا روا می‌دارند که بندگان زرخرید آنان همچو خودشان، در تصرف در اموال خود شریک آنان باشند، آنگاه بیم آن را ندارند که در مقابل آن قد علم کرده خودسرانه تصرف کنند؟ اگر چنین است، پس چگونه روا می‌دارند که مخلوق خداوند، شریک در خلق و آفرینش باشد؟

﴿ضرب لكم مثلاً من أنفسكم: هل لكم من ما ملكت أيمنكم من شركاء فيما رزقناكم، فأنتم فيه سواء، تخافونهم كخيفتكم أنفسكم. كذلك نفضل الآيات لقوم يعقلون﴾ (روم / ۲۸)؛ خداوند، برای شما مثلی از خودتان می‌زند: مگر روا دارید که بندگان زرخریدتان را در آنچه دارا هستید شریک سازید، تا در تصرف در اموال شما برابر شما باشند و آزادانه تصرف نمایند. شما از اینان بیم دارید همان گونه که از خودتان (شریکهاتان) بیم دارید....

۲۰- برای افراد گمراه که در زندگی راه گم کرده‌اند، سرگشته و حیران، راه به جایی نمی‌برند، مثلی می‌زند، همانند کسی که در طبقات بالای فضا معلق بوده در تنگنای تنفسی قرار گرفته است. فشار خون از داخل، با فشار هوای خارج متعادل نبوده، احساس صعوبت و تنگ‌نفسی می‌کند. برعکس افراد هدایت‌شده که در فضایی باز و گشاده قرار گرفته با کمال سهولت تنفس می‌کنند:

﴿فمن يرد الله أن يهديه يشرح صدره للإسلام، و من يرد أن يضله يجعل صدره ضيقاً حرجاً كأنما يصعد في السماء...﴾ (انعام / ۱۲۵)؛ هر که را که خدا بخواهد هدایت کند سینه او را برای اسلام گشاده می‌سازد و هر که را که خواهد گمراه کند، سینه او را چنان فرو می‌بندد که گویی در آسمان دچار صعوبت گشته است....

۳-۶. ترسیم داستانهای مورد ضرب‌المثل

از جمله مواردی را که قرآن ترسیم کرده داستانهایی است که ضرب‌المثل شده است:

۱- «إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ * و لا يستثنون * فطاف عليهم طائف من ربك و هم نائمون * فأصبحت كالصريم * فتنادوا مصبحين * أن اغدوا على حرثكم إن كنتم صارمين * فانطلقوا و هم يتخافتون * أن لا يدخلنها اليوم

۱. طائف، کنایه از آفت است که شب‌هنگام عارض شود.
۲. صريم، قطعه‌ای از شب را گویند. کنایه از سیاه شدن کشت است.

علیکم مسکین* و غدوا علی حرد^۱ قادرین* فلما رأوها قالوا: إنا لضاؤون* بل نحن محرومون* قال أوسطهم ألم أقل لكم: لولا تسبیحون* قالوا: سبحان ربنا إنا كنا ظالمین* فأقبل بعضهم علی بعض يتلاومون* ... كذلك العذاب و لعذاب الآخرة أكبر* (قلم/ ۱۷-۳۳)؛ ما آنان را آزمودیم، همان گونه که صاحبان باغ را آزمودیم، آنگاه که سوگند یاد کردند که فردا بامداد میوه‌های آن را خواهیم چید، و «إن شاء الله» نگفتند. پس شب هنگام در حالی که در خواب آرمیده بودند، آفتی از جانب خدا آنان را گرفت و آن باغ را بسوخت و زغال نمود. بامدادان، ندا در دادند: که هان به کشتزار خود بروید. پس به راه افتادند و آهسته با یکدیگر می گفتند: مبادا امروز بینوایی به باغ شما در آید. بامدادان بر این گمان بودند که بر جلوگیری بینوایان توانایند، ولی هنگامی که دیدند باغ به حالتی افتاده، گفتند: مگر ما، راه گم کرده‌ایم، ولی نه، بلکه ما مردمی محروم هستیم و از هستی ساقط شده‌ایم. نیک مردشان گفت: مگر به شما نگفتم، چه شده که خدا را تسبیح نمی گوید؟ گفتند: منزّه است پروردگار ما، و ما ستمکاران هستیم. پس زبان به سرزنش یکدیگر گشودند... این چنین است عقوبت پروردگار، اگر دریابند و عقوبت اخروی سبتر تر....

ما خود را در مقابل صاحبان باغی می بینیم که با خود قراردادی دارند، تا فردا صبح بینوایان را از بهره محروم سازند و بهره‌های فراوان باغ را به خود اختصاص دهند. آنگاه با خود گفتند: که بامدادان فردا به باغ در آیم و بینوایان را به آن راه ندهیم و تمامی میوه‌ها را چیده با خود همراه ببریم، ولی یاد خدا نکرده، «إن شاء الله» نگفتند. صبح هنگام به سوی باغ آمدند آن را سوخته دیدند و با آه و حسرت با خود گفتند: آیا راه را گم کرده‌ایم یا آنکه ما مردمی بیچاره شده‌ایم. آنگاه بود که به خود آمدند و خدا را تسبیح گفتند و خود را سرزنش نمودند.

- در این ترسیم چند نمونه از حالات متفاوت به تصویر کشیده شده است:
- ۱- حالت خودباوری بی جا که خدا را نادیده گرفته‌اند؛
 - ۲- حالت خودخواهی تا دیگران را محروم سازند؛
 - ۳- حالت خودپسندی که به خود گمان قدرت برند؛
 - ۴- حالت افسردگی که خود را بیچاره و زبون بینند؛

۱. حرد، به معنای منع نمودن. یعنی گمان می بردند که بر جلوگیری بینوایان قادر و توانا هستند.

۵- حالت سرافکندگی و بازگشت به سوی حق و سرسپردن به تقدیر الهی. ضمناً، جمله «و غدوا علی حرد قادرین» عنوان استهزا را دارد، گویا خداوند آنان را به سخره گرفته: به گمان خود صبح کردند، در حالی که می پنداشتند بر محروم ساختن بینوایان توانا می باشند. علاوه، مورد مسخره «نظار» (تماشاگران صحنه) قرار گرفته، تمامی این گفت و شنودها را شنیده، در دل به آنان می خندند.

۲- اکنون به سراغ صاحب باغی دیگر می رویم، بلکه صاحب دو باغ که یکی از دیگری پرثمرتر بودند. صاحب این دو باغ با دوست خود حکایتی دارد که شنیدنی و طبق ترسیم قرآن دیدنی است:

«و اضرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَ حَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زُرْعًا* كَلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكْلَهَا وَ لَمْ تَظْلَمْ مِنْهُ شَيْئًا وَ فِجْرَنَا خَلَاهُمَا نَهْرًا* وَ كَانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَ أَعَزَّ نَفْرًا* وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ، قَالَ: مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا* وَ مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَ لئن رددت إلى رَبِّي لأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا* قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ: أَكْفَرْتَ بِالذِّی خَلَقْتَكَ مِنْ تَرَابٍ ثُمَّ مِنْ نَظْفَةٍ ثُمَّ سَوَّكَ رَجُلًا* لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَ لَا أَشْرَكَ بِرَبِّي أَحَدًا* وَ لَوْ لَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ: مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، إِنْ تَرَىٰ أَنَا أَقْلَ مِنْكَ مَالًا وَ وَلَدًا* فَعَسَىٰ رَبِّي أَنْ یُوتِنِ خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَ یُرْسِلَ عَلَیْهَا حِسَابَانًا مِنَ السَّمَاءِ فَتَصِیحُ صَعِيدًا زَلَقًا* أَوْ یَصِیحُ مَآءًا غُورًا فَلَنْ تَسْتَطِیعَ لَهُ طَلْبًا* وَ أَمِیْطُ بَشْرَهُ، فَاصْبِرْ یَقْلَبْ كَفْبَهُ عَلَی مَا أَنْفَقَ فِیْهَا وَ هِیَ خَاوِیةٌ عَلَی عُرُوشِهَا وَ یَقُولُ: يَا لِبَیْتِی لِمَ أَشْرَكَ بِرَبِّي أَحَدًا* وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةً یَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَا كَانَ مُنْتَصِرًا* هُنَالِكَ الْوَالِیةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَیْرُ ثَوَابًا وَ خَیْرُ عُقَابًا* ...» (کهف/ ۳۲-۴۴).

در این ضرب المثل، تمامی داستان، با تفصیل و جزئیات بیان شده، و ارائه داده شده که چگونه غفلت از حضور حق تعالی در صحنه وجود، فاجعه آفرین است. خداوندی که تمامی هستی به دست توانای اوست و تدبیر هر امری با یدِ با کفایت او به چرخش درمی آید، هرگونه غفلت از این حقیقت آشکار، مایه بدبختی و نگون بختی است که انسانهای خردمند و واقع نگر از آن غفلت نورزند، جز بی خردان

۱. حسابان از محاسبه، به معنای عقوبت و جزای عمل است که خداوند آن را به حساب در می آورد؛ صعد، رویه زمین است و زلق، به معنای زلزله و لغزش است.

و تهی مغزان سبک وزن، و عاقبت این غفلت را به سختی می چشند. حکایت آن دو دوست چنین بوده که یکی مغرور و خودنگر، دیگری خردمند و خدانگر، که هر دوی اینان، دو نمونه بارز از نمونه های انسانی غافل و عاقل را به نمایش گذارده اند. نمونه غافل - که ثروت و نعمت، عقل او را ربوده و قدرت کبری را فراموش کرده - به دوست عاقل خود، فخر می فروشد و ثروت و مکنّت خود را به رخ او می کشد و گمان می برد که این ثروت و نعمت برای او همیشگی است و دست توانایی که آن را از وی بر باید در کار نیست! با او به گفتگو می نشیند و به او فخر می فروشد و خود را برتر از او می پندارد و از روی بی خردی، دوست دیرینه خود را تحقیر می کند و رنج می دهد و هرگز خدا را در نظر نمی گیرد.

موقعی که همراه دوست خود وارد باغ شده از روی غفلت با خود می گوید: عَجَب ثروت هنگفتی است که زوال ندارد! و این یک حالت عَجَب و خودپسندی است که آدمی را سقوط می دهد. لذا به دنبال آن اضافه می کند: هرگز قیامتی نیز در کار نیست تا حسابرسی باشد. سپس از روی تمسخر می گوید: باز هم اگر قیامتی بود، همان گونه که نصیب من در این جهان ثروت و نعمت بود، در آن جهان نیز به ثروت و نعمت دست می یابم و این کمال خودپسندی و خودبینی است که خود را محور نعمت پندارد و هر کجا رود، می پندارد ثروت به سراغ او می آید.

دوست او - که همراه او بود - با شنیدن این زمزمه، به خود آمد و او را هشدار داد که این چه پندار غلطی است! چرا کفر می ورزی و خداوندی که تو را آفریده و پروریده نادیده می گیری؟ همانا هرگاه یاد خدا می کردی و می گفتی «ما شاء الله لا قوة الا بالله» هر آنچه هست با خواست خداست و نیرویی جز نیروی او، بر سراسر هستی حاکم نیست! اگر چنین می پنداشتی، گمان نمی رفت که به من فخر بفروشی و گمان نمی بردی که شاید خداوند به جای تو مرا ثروتمند کند یا آنکه ثروت تو به دست نابودی سپرده شود!

در این هنگام بود که آفت آسمانی، باغ او را فرا گرفت، صبح هنگام که وارد باغ خود شد ویرانه ای بیش نبود، دست تأسف بر دست خود می زد و می نالید و می گفت: ای کاش در مقابل ذات حق، عرض اندام نکرده بودم. ولی پشیمانی چه سود!

